

The Foundations and Effects of Self-Sufficiency in the School of Legal Positivism

Hadi Tahan Nazif¹, **Ali Jalilzadeh²**

¹ Assistant Professor, Faculty of Law, Imam Sadeq University, Tehran, Iran. tahan@isu.ac.ir

² Master's degree, Department of Public Law, Imam Sadeq University, Tehran, Iran
(Corresponding author). alijalilzadeh@gmail.com

Abstract

The school of legal positivism is considered as one of the most prominent and influential legal schools in the sector of law. The challenge mostly continued to be faced by legal researchers regarding the accurate knowledge of that, is most of the theorists of positive law school have refrained from explaining and developing the philosophical and epistemological foundations of legal positivism as completely independent and self-sufficient science; therefore self-sufficiency can be regarded as one of the main issue of school of legal positivism. The lack of clarity in philosophical foundations and reliance on the study of law, due to what in social reality is and should be, makes it difficult to analyze the detailed and deep philosophical criticism of positivism. In this regard, the question of the current research is what the implicit and extra-legal presuppositions of self-sufficiency of the legal positivism school are emerged from, and what the manifestations and results of such self-sufficiency in this school are. The research method is descriptive-analytical and the outcomes indicate that the school of legal positivism by an emphasis on its self-sufficiency feature, despite the specification of its theorists to specific philosophical foundations, has a tight relationship with the philosophical assumptions of the Enlightenment era and self-sufficiency. However, this school is manifested as self-sufficiency in setting the law and its interpretation, equality of rights with the law, delivery of justice to legal justice, social order as the goal of rights and etc. Also, all the manifestations and fruits of legal positivism can be vividly seen in relation to the self-sufficient approach of the aforementioned school and its alienation from extra-legal sources such as religion, moral law and philosophical propositions; In such a way, the origin of the school of legal positivism can be seen in this characteristic of self-sufficiency.

Keywords: Legal self-sufficiency, Self-sufficiency, School of legal positivism.

Cite this article: Tahan Nazif, H. & Jalilzadeh, A. (2023). The Foundations and Effects of Self-Sufficiency in the School of Legal Positivism. *Philosophy of Law*, 2(1), p.123-140. <https://doi.org/10.22081/PHLQ.2023.66404.1033>

Received: 2022-12-20 ; **Revised:** 2023-01-26 ; **Accepted:** 2023-02-24 ; **Published online:** 2023-02-26

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



<https://phlq.bou.ac.ir/>

مبانی و آثار خودبسنده‌انگاری در مکتب اثبات‌گرایی حقوقی

هادی طحان‌نظیف^۱، علی جلیل‌زاده^۲

^۱ استادیار، دانشکده حقوق دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران. tahan@isu.ac.ir

^۲ کارشناسی ارشد، گروه حقوق عمومی، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران (نویسنده مسئول). alijalilzadeh@gmail.com

چکیده

مکتب اثبات‌گرایی حقوقی، جزو مهم‌ترین و تاثیرگذارترین مکاتب حقوقی در عالم حقوق به‌شمار می‌رود. چالشی که بر سر شناخت دقیق این مکتب پیش روی محققان حقوقی وجود داشته و دارد این است که عمده نظریه‌پردازان این مکتب، از شرح و بسط مبانی فلسفی و معرفت‌شناسانه اثبات‌گرایی حقوقی خودداری کرده و حقوق را به‌سان یک علم کاملاً مستقل و خودبسنده تحلیل نموده‌اند و از این‌رو خودبسنده‌انگاری را می‌توان از ارکان مکتب اثبات‌گرایی حقوقی دانست. عدم وضوح مبانی فلسفی و تکیه بر مطالعه حقوق، از آن جهت که در واقعیت اجتماعی چیست و نه اینکه چه باید باشد، کار را برای تحلیل‌های دقیق و عمیق فلسفی و نقد این مکتب دشوار می‌سازد. در این راستا، سوال پژوهش حاضر این است که رکن خودبسنده‌انگاری مکتب اثبات‌گرایی حقوقی، مبتنی بر چه پیش‌فرض‌های فراحقوقی و پنهان ایجاد شده و نموده‌ها و نتایج مترتب بر این خودبسنده‌انگاری در این مکتب چیست؟ روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که مکتب اثبات‌گرایی حقوقی با تأکید بر ویژگی خودبسنده‌انگاری آن، علی‌رغم تصریح نظریه‌پردازان آن به مبانی مشخص فلسفی، ارتباط وثیقی با پیش‌فرض‌های فلسفی عصر روشنگری داشته و خودبسنده‌انگاری این مکتب، در نموده‌هایی از قبیل خودبسنده‌نگی در وضع، تفسیر قانون، تساوی حقوق با قانون، تحویل‌گرایی عدالت به عدالت قانونی، مطرح کردن نظم اجتماعی به مثابه هدف حقوق و غیره نمایان شده است. همچنین تمام نموده‌ها و ثمرات مکتب اثبات‌گرایی حقوقی را می‌توان در ربط و نسبت با رویکرد خودبسنده‌انگاران این مکتب و جدایی آن از منابع فراحقوقی از قبیل مذهب و گزاره‌های اخلاقی و فلسفی دانست؛ به صورتی که می‌توان بیان مکتب اثبات‌گرایی حقوقی را در همین ویژگی خودبسنده‌نگی دانست.

کلیدواژه‌ها: خودبسنده‌نگی حقوقی، خودبسنده‌انگاری، مکتب اثبات‌گرایی حقوقی.

استاد به این مقاله: طحان‌نظیف، هادی؛ جلیل‌زاده، علی (۱۴۰۲). مبانی و آثار خودبسنده‌انگاری در مکتب اثبات‌گرایی حقوقی. *فلسفه حقوق*، ۱۳(۲).

ص ۱۳۳-۱۴۰. <https://doi.org/10.22081/PHLQ.2023.66404.1033>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۷؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱/۱۱/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۵؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۱/۱۲/۰۷

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان.



<https://phlq.bou.ac.ir/>

۱. مقدمه

چالشی که بر سر راه نقد و ارزیابی مکتب اثبات‌گرایی حقوقی وجود دارد، مربوط به ادعاهای این مکتب بوده و به نظر می‌رسد راه را برای مواجهه عمیق‌تر با آن می‌بندد. توضیح آنکه، مکتب اثبات‌گرایی حقوقی، طبق مدّعی خود، صرفاً به دنبال توصیف نظام حقوقی است و نه تجویز آن. به عبارت دیگر، این مکتب، به دنبال صورت‌بندی توصیفی و گزارش‌گرانه و یا اخباری از مولفه‌های نظام حقوقی، مانند قانون است و درصدد نیست که به مدّعیات خود وجه تجویزی بدهد. اثبات‌گرایان، معتقدند بدون جهت‌گیری خاص و مبانی پیش‌یا فراحقوقی، می‌توان نظام حقوقی خودبسنده‌ای تدوین کرد؛ چراکه نظام حقوقی، امری محصل، موضوعه و متحقق است و فرد حقوقدان، باید آن را فهمیده و توضیح و شرح دهد، نه اینکه آن را با مبانی فراحقوقی مانند مبانی و اصول اخلاقی، گزاره‌های متافیزیکی و مذهبی سنجیده و تحکّم آن‌ها را بر حقوق، ارزیابی کند. به عبارت دیگر، برآیند مبانی اثبات‌گرایی حقوقی، ایجاد یک «حقوق قانونی» است که مراد از آن حق‌هایی است که به سبب وضع قانون، در یک جامعه پدید می‌آیند (MacCormick, 1977, p.189). اثبات‌گرایی در برابر پرسش‌های اساسی مطرح در برابر نظام حقوقی ساکت است و یا خود را ساکت می‌نمایاند. این مکتب با نوعی «لاادری‌گری»^۱ و با تأکید بر سکولار بودن ماهوی می‌گوید: «من نمی‌دانم».

به نظر می‌رسد رأی صائب آن است که نظریه‌های حقوقی نمی‌توانند توصیفی صرف باشند؛ بلکه هر نظریه حقوقی ناگزیر بر دیدگاه‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و ارزش‌شناسانه خاصی متکی است و اینکه نظریه‌ای فاقد جهت‌گیری ارزشی باشد، ممکن نیست (واعظی، ۱۳۹۹، ص ۲۵۵). داشتن جهت‌گیری ارزشی، در مقابل دیدگاه پوزیتیویستی در علوم اجتماعی قرار می‌گیرد که تئوری‌های حقوقی را به مثابه نظریه‌های موجود در علوم طبیعی، تماماً توصیفی صرف می‌پندارد؛ در حالی که توصیف بماهو توصیف، نمی‌تواند در مقام یک نظریه اجتماعی یا حقوقی جلوه کند و اینطور نیست که نظریه حقوقی، صرفاً بیان فهرست‌وار توصیفات عمل حقوقی باشد؛ بلکه دید ارزش‌گرایانه در آن دخالت دارد (Marmor, 2001, p. 153-154). بدین ترتیب می‌توان اذعان داشت که مکتب اثبات‌گرایی حقوقی نیز از این قاعده مستثنی نبوده و شناخت درست آن، در گرو واکاوی مبانی و پیش‌فرض‌های آن بوده تا در مرحله بعد، زمینه‌ای برای نقد و بررسی آن فراهم شود. بنابراین، شایسته است این سوال در معرض پژوهشگران حقوقی قرار گیرد که: مکتب اثبات‌گرایی حقوقی، مبتنی بر چه پیش‌فرض‌هایی ایجاد و نصّح یافته و نمودها و آثار این مکتب چگونه با این مبانی فراحقوقی در ارتباط است؟

با توجه به آنچه گفته شد، موضوع پژوهش پیش‌رو واکاوی پیش‌فرض‌ها و آثار مکتب اثبات‌گرایی

حقوقی است. اگرچه این موضوع به نوبه خود مقدمه‌ای برای نقد این پیش‌فرض‌ها است، ولی به جهت مبنائیزی که طبق پیش‌فرض پژوهش، در مدافعان این مکتب حقوقی وجود دارد، واکاوی پیش‌فرض‌های این مکتب، خود جنبه اصالی در تحقیق داشته و مستقلاً در این پژوهش مورد بحث قرار می‌گیرد.

در راستای معرفی و نقد مکتب اثبات‌گرایی حقوقی، اگرچه هم در موطن اصلی آن و هم در آثار حقوقدانان ایرانی، تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است؛ لکن چالشی که سابقاً به آن اشاره شد، برای بسیاری از پژوهشگران مطرح و یا قابل پیگیری و حل نبوده و بر این اساس، جهت معرفی این مکتب، بیشتر به معرفی مظاهر سطحی و آموزه‌های عیان آن پرداخته شده است. آن دسته از پژوهش‌هایی نیز که به مبانی فلسفی این مکتب پرداخته‌اند، از نحوه امتداد آن مبانی تا مظاهر عیان و سطحی این مکتب کمتر سخن به میان آورده‌اند. پژوهش حاضر این چالش را پیش‌روی خود داشته و وجه نوآوری آن مبنی بر ترسیم مبانی فلسفی مکتب اثبات‌گرایی و منطق کلی حاکم بر آن و همچنین نشان دادن نحوه ارتباط و تداوم این مبانی در آموزه‌های عیان این مکتب، گامی رو به جلو در شناخت این مکتب حقوقی محسوب می‌شود.

۲. مفهوم‌شناسی و تاریخچه اثبات‌گرایی حقوقی

واژه «پوزیتیو»^۱ در مفهوم فلسفی آن، اولین بار توسط فرانسویس بیکن مورد استفاده قرار گرفت، اما اصطلاح «پوزیتیویسم»^۲ به عنوان یک اصطلاح رایج، بعدها به وسیله آگوست کنت^۳، مطرح شد. ترجمه فارسی این اصطلاح تاکنون به واژه‌های مکتب تحقیقی، مکتب تحصّلی، اثبات‌گرایی، تحصّلات گروهی و نظایر آن، ترجمه شده است (عالی‌پناه، ۱۳۸۸، ص ۵۶). البته ترجمه دقیق آن به فارسی از فرانسوی بسیار دشوار است؛ بویژه آنکه، این واژه در زبان فرانسه دارای شش معنی است. این معانی شش‌گانه که همگی مورد نظر کنت بوده‌اند، عبارتند از: واقعی، سودمند، یقینی، دقیق، ارگانیکی و نسبی (احسانی و طحان‌نظیف، ۱۳۹۷، ص ۱۳۷). از نظر کنت، دانش و جامعه در فرایندی تکاملی، سه دوره را پشت‌سر گذاشته است: مرحله ربّانی^۴ یا تخیلی،^۵ مرحله مابعدالطبیعه^۶ یا انتزاع،^۷ و مرحله علمی یا اثباتی.^۸ شیوه اثبات‌گرایانه تفکر این است که ذهن تحقیق بیهوده در مورد منشاء و غایت جهان و علت پدیده‌ها را کنار

1. Positive
2. Positivism
3. Auguste Comte
4. Theological
5. Fictitious
6. Metaphysical
7. Abstract
8. Positive

می‌گذارد و توجه خود را به بررسی قوانین آن‌ها، یعنی روابط تغییرناپذیری که در توالی و همانندی آن‌ها مشاهده می‌شود، معطوف می‌نماید و امر پوزیتیویسم، تداوم تجربه‌گرایی در برابر عقل‌گروی، در تاریخ فلسفه غربی است (احسانی و طحان نظیف، ۱۳۹۷، ص ۱۳۷).

در این پژوهش، از عنوان «اثبات‌گرایی» به عنوان ترجمه واژه «پوزیتیویسم» استعمال خواهد شد. این ترجمه از آنجا که پوزیتیویست‌ها، واقعیات را در اموری می‌دانند که قابل اثبات از طریق تجربه حسی باشند، مناسب به نظر می‌رسد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸، ص ۷۱). این قصد اثبات‌گرایان نشان‌دهنده آن است که قائل بودند که امر حسی است که اثبات‌پذیر است. ناگفته نماند، اثبات‌گرایی همان‌گونه که به مثابه یک مکتب شناخته می‌شود، در کاربردی دیگر به عنوان یک «روش» نیز شناخته می‌شود (امریان، ۱۳۷۹، ص ۱۰). واژه «پوزیتیویست»، در یک کاربرد دیگر که متّصف به وصف حقوقی می‌شود، (پوزیتیویسم حقوقی)، مفهومی عام برای توصیف گروهی از مکاتب فلسفه حقوق است که عمده مابه‌الاشتراک آن‌ها، مخالفت ورزیدن با حقوق فطری و طبیعی است. در واقع، اثبات‌گرایی حقوقی در کنار «حقوق طبیعی»، یکی از دو سنت بزرگ فلسفه حقوق غرب است (کلمن و لیتز، ۱۳۹۵، ص ۴۹). لازم به ذکر است که با پدید آمدن گروهی دیگر به نام «تفسیرگرایان»^۱ در علم حقوق، این واژه را می‌توان مخالف با رویکرد تفسیری نیز دانست؛ چراکه تفسیرگرایان، معنای مشخصی برای قانون و مفاهیم حقوقی قائل نیستند (عالی‌پناه، ۱۳۸۸، ص ۱۰۵).

دانش حقوق، مانند سایر دانش‌های دیگر، در بستری تاریخی به وجود آمده و پرورش یافته است و به همین دلیل، مسایل مختلفی، به ضرورت منطقی و یا تاریخی در آن ریشه دوانیده و یا احیاناً از آن کاسته شده است. این افزوده‌های تاریخی و منطقی گاهی آنچنان موثر و مبنایی بوده که در قالب یک مکتب جدید در عصر خود بروز و ظهور یافته است. بی‌شک اثبات‌گرایی حقوقی، یکی از مهم‌ترین این مکاتب است. نکته‌ای که باید در نظر گرفت این است که نمی‌توان تاریخ اثبات‌گرایی حقوقی را مستقل از اثبات‌گرایی فلسفی در نظر گرفت؛ چراکه به وضوح می‌توان اثبات‌گرایی حقوقی را تا حدّ زیادی دلالت‌های اثبات‌گرایی فلسفی در حوزه حقوق دانست. مهم‌ترین ویژگی قرون بعد از دوران رنسانس، رشد نامتعارف علوم تجربی بود که کفایت می‌کرد، تا اعتبار نظریه‌های فلسفی را به محک تجربه بیازماید و در نتیجه این گزاره ریشه‌ای که علم واقعی، بر معلومات تجربی قابل اثبات متکی است و تجربه بشری، تنها تکیه‌گاه علوم به‌شمار می‌آید، رسوخ یافت (جاوید و خسروی، ۱۳۹۸، ص ۷۳۶). طی این تغییر پارادایمی، به همه نظریه‌های مبتنی بر معرفت گذشته پشت شده و دیگر انگیزه دفاع از ارزش‌های خاص در نهاد علم جست‌وجو نشد. این جریان در عالم حقوق نیز در راه کشف ماهیت حقوق براساس

واقعیت‌های تجربی حرکت کرد. از این زمان به بعد، حقوق رنگ ماورائی خود را از دست داده و مبنای الهی آن فراموش می‌شود (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱، ص ۱۲۲-۱۳۳؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸، ص ۷۲). بدین ترتیب می‌توان اثبات‌گرایی حقوقی را تجربه‌گرایی^۱ وارد شده در حقوق دانست. موسسان قدیمی و اولیه این مکتب، کسانی چون فرانسیس بیکن، هابز^۲، لاک^۳، بارکلی^۴ و هیوم^۵ هستند که برای اولین بار در عصر رنسانس، تحلیل‌هایی مبتنی بر حس و تجربه از هستی و معرفت ارائه دادند. در ادامه این سنت فکری، فیلسوفان بعدی چون کنت در جریان نوپوزیتیویست قرار می‌گیرند و می‌توان او را مبدأ بررسی‌های تاریخی و فلسفی قرار داد.

آگوست کنت^۶، وارث فکری تلاش‌های فیلسوفانی چون هیوم، بارکلی و فرانسیس بیکن بود (شریفانی، ۱۳۹۸، ص ۱۳۷). اوست که برای اولین بار اندیشه‌های اثبات‌گرایانه را در قالبی جدید ارائه داد و لفظ «پوزیتیویسم» را در معنای فلسفی کنونی آن، به کار برد (ملکیان، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۱۹۰، به نقل از: عالی‌پناه، ۱۳۸۸). در اوایل قرن نوزدهم میلادی، آگوست کنت^۷ مکتبی تجربی را به نام «پوزیتیویسم» پی‌ریزی کرد که بنیان آن را بسنده کردن به داده‌های حواس، شکل می‌داد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸، ص ۷۰). دوره پساکنت با ظهور ارنست ماخ^۸ شروع شد که کوشش او را باید در راستای هماهنگ کردن اندیشه‌های کنت با مبنای پوزیتیویستی ارزیابی کرد. پیش‌روی او تا این حد جلو رفت که حتی مفاهیم نظری فیزیک چون جاذبه زمین و نیروی مغناطیسی را نفی کرد و بر این اساس است که به فلسفه او نام «نقدگرایی تجربی» نهاده‌اند (عالی‌پناه، ۱۳۸۸، ص ۵۸). تلاش‌های ماخ عرصه تفکر غربی را وارد مرحله سومی کرد که اندیشمندان آن از طرفی نگاه افراطی ماخ را رد گزاره‌های ریاضی، فیزیکی و منطقی برنمی‌تافتند و از طرف دیگر عدول از آموزه کلی ماخ که علم را اساساً کشف تجربه و حس می‌دانست، جایز نمی‌شمردند. این متفکران، که حلقه وین^۹ نام گرفتند، «پوزیتیویسم منطقی» را به

1. Empiricism

2. Hobs

3. Lock

4. Barkley

5. Hume

۶. مورخان فلسفه در گزارش‌های خود، وی را به لحاظ مزاجی و روحیه شخصی، انسانی خشک‌اندیش توصیف کرده‌اند که با هرگونه عرفان، شعر، هنر و ادبیات و ... مخالف بوده و می‌کوشید انسان را به صورت یک ماشین محاسبه دقیق درآورد که جز به نتایج منطقی گزاره‌ها تن ندهد.

7. Auguste Comte (1798-1857)

8. Ernest mach

۹. در سال ۱۹۲۹ م. با انتشار بیانی‌ای تحت عنوان «جهان‌بینی علمی حلقه وین»

(The Scientific World View of The Vienna Circle) نام‌گذاری حلقه وین به جهان‌بین اعلام شد.

وجود آوردند. با فروپاشی حلقه وین و بروز اشکالاتی که ادعاهای پوزیتیویسم منطقی را با چالش اساسی روبرو می‌کرد، متفکرانی که هنوز دل در گرو این نهضت داشتند، به جای پیگیری و پیش‌بری تفکرات خود، یک گام عقب‌نشینی کرده و به بازتولید مبانی روش استقرایی مبتنی بر تجربه مبادرت ورزیدند. از این‌رو، فلسفه علم، به چالشی جدید برای ایشان مبدل شد. انتشار کتاب «منطق فیزیک جدید»، اثر بریجمن^۱ که در پی تبیین ارزش معرفت‌های حاصل از استقراء برآمده بود را باید در همین راستا تحلیل کرد (عالی‌پناه، ۱۳۸۸، ص ۶۰).

بدین ترتیب اثبات‌گرایی فلسفی اندک‌اندک توانست سیطره خود را به تمامی مسائل مربوط به جهان و انسان سرایت دهد که از آن جمله، علم حقوق است. بدین‌سان این رویکرد، دیدگاه‌هایی را در فلسفه حقوق با عنوان عام مکتب اثبات‌گرایی حقوقی رقم زد. بنابراین، می‌توان گفت که اثبات‌گرایی اخلاقی و حقوقی، ریشه در پوزیتیویسم فلسفی غرب و موج جدید تجربه‌گرایی در علوم و زیر سوال رفتن شناخت‌های عقلانی در اثر تعالیم آگوست کنت دارد؛ به همین جهت مخالفت جدی با مکتب حقوق طبیعی، با آگوست کنت شروع شد؛ همو که پوزیتیویسم فلسفی را بنیان نهاد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸، ص ۷۱).

از متفکران اثبات‌گرایی حقوقی، به طور خاص می‌توان به جرمی بنتام، جان آستین^۲ در قرن نوزدهم و هانس کلسن^۳ و هربرت هارت^۴ در قرن بیستم اشاره کرد. در واقع می‌توان شروع جریان پوزیتیویسم حقوقی را با تألیفات جرمی بنتام، فیلسوف و حقوقدان انگلستانی دانست (Tebbit, 2005, p.16) که به اصالت سود و اصلاح حقوق عرفی از راه جداسازی اخلاق از حقوق اعتقاد داشت.

۳. مبانی پنهان اثبات‌گرایی حقوقی

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، مکتب اثبات‌گرایی حقوقی برخلاف ادّعای توصیفی و غیرجانبدارانه آن، از مبانی قابل تشخیصی تغذیه می‌کند که برخی وجه هستی‌شناسانه دارند، برخی وجوه معرفت‌شناختی داشته و برخی دیگر نیز در قالب مبانی جامعه‌شناختی تحلیل می‌شوند. از این‌رو در ادامه به این محورها پرداخته خواهد شد.

۳-۱. مبانی معرفت‌شناختی

معرفت‌شناسی شاخه‌ای است که به مطالعه انواع معرفت انسانی می‌پردازد و سوالاتی از این دست طرح

1. Bridgman

2. John Austin

3. Hans Kelsen

4. Herbert Lionel Adolphus Hart

می‌کند که: بشر چه نوع معرفت‌هایی می‌تواند کسب کند؟ آیا معرفت‌های بشری مطابقی در خارج دارند یا خیر؟ کدام دسته از معرفت‌های بشر، مابه‌ازای خارجی دارند؟ واقع‌نمایی انواع معرفت‌های انسانی تا چه میزان است؟

۳-۱-۱. اصالت معرفت حسّی

مبنای معرفت‌شناختی را که می‌توان ادعا کرد، اثبات‌گرایی حقوقی بعدها از آن تأثیر پذیرفته است، معرفت‌شناسی عصر روشنگری در دوران مدرن و بالأخص معرفت‌شناسی هیوم است. در دوران عصر روشنگری، اولین بار این بارکلی بود که وجود داشتن را مشروط به درک شدن توسط حواس نمود و از این رهگذر، وجود جوهر جسمانی را منکر شد.^۱

در تداوم سنت بارکلی، هیوم پا را فراتر گذاشت و علاوه بر نفی جوهر مادی، جوهر غیرمادی را نیز منکر شد. هیوم ادراکات ذهنی را به دو نوع انطباعات و تصوّرات تقسیم می‌کند. انطباعات ادراکاتی است که انسان به طور مستقیم از شیء خارجی مانند آب، یا درونی مانند تشنگی دریافت می‌کند و تصوّرات، همان ادراکی است که ذهن از متعلّق انطباعات دارد، ولی در حالتی که ارتباط مستقیم با آن شیء ندارد و طبیعتاً به وضوح و قدرت ادراکی انطباعات نیست. وی هر یک از انطباعات و تصوّرات را به مرکّب و بسیط تقسیم‌بندی کرده و اینگونه توضیح می‌دهد که تصوّرات بسیط، ناگزیر متکی بر یک انطباع پیشینی هستند؛ ولی تصوّرات پیچیده می‌توانند ترکیبی از چند تصوّر بسیط دیگری باشند که خود علی‌حده، انطباعی نداشته باشد. به عنوان مثال، سیمرغ، تصویری است که حاصل ترکیب تصوّر دو تصوّر بسیط سی و مرغ است، ولی خود سیمرغ به صورت علی‌حده انطباعی مبتنی بر دریافت مستقیم انسان از خارج ندارد. هیوم ادامه می‌دهد که اگر تصویری مرکّب، برگرفته و مسبوق به هیچ انطباعی نبود، موهوم است و ارزش معرفتی نداشته و منشأ آن تخیّل آدمی است. با این استدلال است که هیوم، تصوّرات فلسفی و متافیزیکی و مذهبی را از نوع تصوّرات مرکّب بدون انطباع شمرده و برای آن‌ها از جمله مفاهیم مهمی چون علیّت، نفس، جوهر و غیره، ارزش معرفتی قائل نیست (احتشامی و حکاک، ۱۳۹۹، ص ۲۱-۲۴). نفی

۱. از نظر بارکلی، دقت در مفهوم موجود - آنجا که آن را بر اشیاء محسوس حمل می‌کنیم - روشن می‌کند که عقیده به وجود مستقل از ادراک اشیاء محسوس، مستلزم تناقض است یا اینکه اصلاً بی‌معنی است؛ زیرا ما از وجود داشتن يك شیء هیچ سخنی نمی‌توانیم بگوئیم، الا آنگاه که ادراکش کنیم و چون ادراکش می‌کنیم، وجودی جز همان وجود ادراکی برای آن نمی‌یابیم. به این ترتیب، چگونه می‌توان گفت که آن شیء وجود دارد، حتی اگر به ادراک درنیاید؟ آن شیء اگر هستی مستقل از ادراک دارد، مدرک ما نیست - بنابراین، چگونه می‌توان برای آن ادعای هستی کرد - و اگر آنگاه می‌توان سخن از هستی آن گفت که به حیطه ادراک درآید، پس موجود بودنش همان مدرک بودن آن است (احتشامی و حکاک، ۱۳۹۰، ص ۱۱۰).

متافیزیک در فلسفه کانت، به نوعی دیگر و با استدلالی دیگر رخ می‌نماید که مجالی برای شرح و بسط آن در این پژوهش نیست؛ اما ذکر این نکته لازم است که با وجود این، همو موضوعات متافیزیک را که از نظر او خدا، نفس و اختیار را شامل می‌شود، در عقل عملی و به پشتوانه احکام وجدان اثبات می‌کند که بعدها سهم مهمی در فردی تلقی شدن اندیشه‌های مذهبی ایفا کرد (احتشامی و حکاک، ۱۳۹۹، ص ۳۵).

۳-۱-۲. حاکمیت اصل آزمون‌پذیری در علم

جریان دیگری را که می‌توان در ادامه مباحث قبلی و در راستای معرفت‌شناسی اثبات‌گرایی حقوقی طرح کرد، جریان اثبات‌گرایی منطقی حاصل از حلقه وین در دهه‌های دوم و سوم قرن بیستم است. اصل «تحقیق‌پذیری تجربی»^۱، مهم‌ترین آموزه اثبات‌گرایان منطقی است که مطابق آن یک گزاره تنها در صورتی معنادار است که یا تحلیلی باشد (انکارش مستلزم تناقض باشد) یا از نظر تجربی آزمون‌پذیر و تحقیق‌پذیر باشد. به تعبیر دیگر، از نظر اثبات‌گرایی منطقی، با سه نوع گزاره مواجه هستیم؛ اول؛ گزاره‌های مشاهداتی که نهایتاً به تجربه و تجربه حسی تکیه دارد. دوم؛ گزاره‌های تحلیلی که ضرورت و بداهت منطقی دارند. سوم؛ گزاره‌هایی که ولو ممکن است ساختمان نحوی درستی هم داشته باشند، ولی از لحاظ منطقی، ساختمان آنها خلل دارد. این دسته را شبه‌گزاره می‌نامند که نه صادق‌اند، و نه کاذب؛ بلکه مهمل و بدون معنا هستند.

براین اساس، از نظر اثبات‌گرایان منطقی، گزاره‌های متافیزیکی و مذهبی، هرچند از ساختار نحوی درستی برخوردار هستند، اما از آنجا که قابل آزمون تجربی نیستند، شبه‌گزاره بوده و به عبارت دیگر، گزاره‌هایی نه صادق و نه کاذب، بلکه گزاره‌های مهمل و بدون معنا هستند (احسانی و طحان‌نظیف، ۱۳۹۷، ص ۱۳۸-۱۳۹)، و به کارگیری گزاره‌های اخلاقی و متافیزیکی، به دلایلی از قبیل بروز حالت‌های احساسی، یا عادات رایج و ارزش‌گروی‌های اخلاقی و اعتباری است. لازمه منطقی سوگیری به سمت اصل تحقیق‌پذیری، این شد که فهم واقعیات، صرفاً با روش استقرایی امکان‌پذیر باشد و بدین‌سان، معیار صدق و کذب‌پذیری گزاره‌های علمی، جای خود را به نفع اعتمادگرایی داد (جاوید و خسروی، ۱۳۹۸، ص ۷۳۸).

۳-۲. مبانی ارزش‌شناختی

مباحث مربوط به ارزش‌شناسی، پیرامون مسائلی از قبیل ذیل مطرح می‌شود: آیا ارزش‌ها مبتنی بر واقعیاتی هستند یا خیر؟ نسبت «هست»‌ها با «باید»‌ها چیست و آیا می‌توان از گزاره‌های هستاری،

گزاره‌های بایایی استنتاج کرد؟ با توجه به بحث پیشین، می‌توان پیشاپیش لازمه منطقی آن را در بحث ارزش‌شناسی مکتب اثبات‌گرایی حقوقی حدس زد. از آنجایی که به واسطه معرفت‌شناسی حسی و اصل آزمون‌پذیری تجربی، گزاره‌های متافیزیکی و به تبع آن اخلاقی موهوم شده و یا قابلیت آزمون‌پذیری در تجربه را از دست می‌دهند، می‌توان گفت که ارزش‌ها نیز در زمینه فکری هیوم و حلقه وین، فاقد عینیت بوده و موهوم و غیرعلمی تلقی می‌شوند. ولی با این حال برای روشن شدن بحث، کمی تفصیلی‌تر به این موضوع پرداخته خواهد شد.

فلسفه اخلاق هیوم، در زمینه ارزش‌شناسی نیز تأثیر مهمی در تفکر مدرن داشته است. هیوم در فلسفه اخلاق خود معتقد بود، از عقل نمی‌توان گزاره‌های اخلاقی را استنتاج کرد؛ چراکه اخلاقیات، برانگیزاننده احساسات است و ماهیت امر و نهی دارد، ولی عقل مبرا از این امر است؛ زیرا عقل ادراک هست‌ها و نیست‌ها می‌کند. در عالم خارج، حسن و قبح وجود ندارد و عقل نمی‌تواند آن را درک کند. توضیح بیشتر هیوم این است که احساس امری فعال است و متغیر؛ در حالی که کار عقل، درک منفعلانه روابط و موجودات خارجی است و امری فعال نمی‌تواند بر امری غیرفعال مبتنی باشد (زیباکلام، ۱۳۸۱، ص ۱۹). از این‌رو اخلاقیات که اموری احساسی هستند، ریشه در عواطف دارند.

همو وجه استدلالی‌تر مبنای فوق را با واکاوی و نقد این ادعای طبیعت‌گرایان که رابطه‌ای منطقی بین هست‌ها و باید‌ها می‌دیدند، بیان کرد. مبنای طبیعت‌گرایان، بعدها به مغالطه طبیعت‌گرایانه^۱ معروف شد. وی پیوند بین هست و باید را نفی کرده و معتقد است که در استنتاج منطقی لازم است «مستتج» و «مستتج‌منه»، هم‌سنخ باشند و بر این اساس از گزاره‌های هستاری، صرفاً می‌توان گزاره‌های هستاری نتیجه گرفت؛ در حالی که استنتاج گزاره‌های اخلاقی از گزاره‌های دربردارنده واقعیات، هم‌سنخ نیستند و به تبع صحیح نخواهند بود. کانت نیز در استدلالی شبیه به استدلال هیوم، همین نتیجه را می‌گیرد که می‌توان در قالب شکل سوّم منطقی آن را نشان داد:

- **صغری:** هر واقعیت و طبیعتی، عاری از باید و ضرورت است؛
- **کبری:** تمامی احکام عقل عملی، واجد باید است؛
- **نتیجه:** هیچ حکمی از احکام عقل عملی، مربوط به واقعیت و طبیعت نیست (جاوید و خسروی، ۱۳۹۸، ص ۷۴۳).

بدیهی است وقتی گفته می‌شود گزاره‌های دارای باید، از هست‌ها قابل استنتاج نمی‌باشند، هر گزاره‌ای هنجاری و ارزشی را از گزاره‌های حقوقی را دربرمی‌گیرد و منحصر در گزاره‌های اخلاقی نیست.

۳-۳. مبانی جامعه‌شناختی

در دنیای غرب، با تعالیم آگوست کنت که برای تفکر بشر سه دوره ربّانی، فلسفی و علمی در نظر گرفته بود و اثبات‌گرایی اجتماعی را بنیان نهاد، جامعه به عنوان امری فیزیکی که قواعد علوم طبیعی در مورد آن جاری و ساری است، در نظر گرفته شد. یکی از مهم‌ترین جذّابیت‌های علوم طبیعی، قدرت پیش‌بینی آن‌ها بود. هنگامی که جامعه به عنوان امری مستقر و فیزیکال مطرح شود، قواعد حاکم بر رفتار اجتماعی انسان‌ها از بیرون آن‌ها قابل شناسایی است و وقتی این قواعد شناسایی شده باشند، می‌توان رفتار آینده آن‌ها را پیش‌بینی کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۴۶). بدین ترتیب می‌توان با روش استقراء و مشاهده در کمّیتی گسترده، قواعد رفتار عمومی را به دست آورد و از این طریق وحدت علوم انسانی و طبیعی که به معنای قرار گرفتن علوم انسانی تحت قواعد علوم طبیعی بود، حاصل شود. همان‌طور که قابل درک است، مبتنی بر این مبنا، جامعه به عنوان امری پوزیتیو و عینی تلقی می‌شود و با یکسان‌انگاری آن با امور طبیعی و مادی، نوعی تحویل‌گرایی صورت گرفته است. انسان‌ها در این نوع جامعه‌شناسی، به‌مثابه ماشین رفتار می‌کنند و به تعبیر دیگر، رفتار آنان از قواعد ریاضی‌وار تبعیت کرده و کار اصلی علوم اجتماعی این است که این قواعد را کشف و به زبان علمی مختصّ به خود، ترجمه کنند.

۳-۴. دلالت‌سنجی آثار مبانی پیش‌گفته در عالم حقوق

مبانی معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و جامعه‌شناختی پیش‌گفته، دلالت‌ها و نتایجی را در عالم حقوق، به وجود می‌آورد که نمونه متبلور آن مکتب اثبات‌گرایی حقوقی است. از نظر اثبات‌گرایان حقوقی، حقوق نهادی خودبسنده و مستقل است و به یاری عنصر پیشا و یا فراحقوقی، برای سامان دادن خود نیازی ندارد. برای روشن شدن بهتر مدّعی مذکور، بهتر است مقدمه‌ای مبنی بر نقطه افتراق حقوق طبیعی با حقوق وضعی ذکر شود. تقابل این دو واژه ممکن است این تصوّر را ایجاد کند که نقطه کانونی حقوق یا قانون طبیعی، ابتنای آن بر طبیعت و عدالت و عدم دخالت وضع و قرارداد در ماهیت آن است. حال آنکه ملازمه‌ای بین قائل‌شدن به حقوق طبیعی و انکار وضع قوانین وجود ندارد. مسئله اساسی حقوق طبیعی این است که در مرحله پیش از رسمیت پیدا کردن حقوق و قانون به صورت فرمالیستی، دلایل موجّه و معقولی مبنی بر رفتار اصولی انسان وجود دارد و مطاع بودن قانون، صرفاً به جهت این نیست که واضع قانونی آن را وضع کرده و در قالبی رسمی آن را صورت‌بندی کرده است. بنابراین، در نظریه حقوق طبیعی، قانونیت قانون^۱، به دلایلی مستقل از قانون تکیه می‌کند (واعظی، ۱۳۹۹، ص ۲۷۷-۲۷۸). از این‌رو، این مکتب قانون را به عنوان یک واقعیت اجتماعی مورد تحلیل قرار می‌دهد (Coleman & Leiter, 1996, p.241). به

عبارت دیگر، در نظر یک حقوق‌دان طبیعی، هر قضیه حقوقی، منطقاً قبل از اینکه شکل موضوعه به خود بگیرد، حقیقتی خاص خود دارد (وکیو، ۱۳۸۰، ص ۷۹).

تقریرهای مختلف اثبات‌گرایی حقوقی با این جهت‌گیری حقوق طبیعی، مخالف بوده و آن را برنمی‌تابد و چنین پیش‌شرط‌هایی را برای قانون، علاوه بر اینکه لازم نمی‌داند، صحیح هم تلقی نمی‌کند. جان آستین، هربرت هارت و جوزف رز، همگی به این شیوه قانونیت قانون را تقریر کرده‌اند^۱ (واعظی، ۱۳۹۹، ص ۲۷۹-۲۸۱). بدین ترتیب می‌توان بیان داشت که روح اختلاف حاکم بر حقوق طبیعی و اثبات‌گرایی حقوقی، خودپسندگی و استقلال حقوق یا عدم آن است. طرفداران حقوق طبیعی، جانب وابسته بودن حقوق به معیارهایی فراتر و سابق بر آن را می‌گیرند و اثبات‌گرایان حقوقی، قائل به خودپسندگی آن هستند. ارائه نظریه توصیفی از حقوق نیز در راستای همین مبنا است. اثبات‌گرایی حقوقی بیش از اینکه ادعای هنجاری در حقوق داشته باشد، مدعی است که هنجارهای محصل و موضوعه حقوقی را توصیف و تبیین می‌کند. دلیل این امر را باید در نظریه خودپسندگی حقوق جست.

باید گفت که تقریر خودپسندانه از حقوق توسط اثبات‌گرایان حقوقی، به نوبه خود معلول مبنای معرفت‌شناسانه و ارزش‌شناسانه‌ای است که اثبات‌گرایان آن را از میراث فکری و فلسفی اندیشمندانی چون بارکلی، هیوم و کانت اخذ کرده‌اند. هنگامی که صرفاً ماده، اصالت هستی‌شناختی پیدا کرد و در ادامه آن، در معرفت‌شناسی همه تصورات مرگب‌نامبیتی بر انطباعات، اموری موهوم تلقی شدند و بدین ترتیب گزاره‌های متافیزیکی و دینی و مذهبی از دایره حقیقت‌نمایی خارج شدند و براساس اصل آزمون‌پذیری تجربی، گزاره‌هایی غیرعلمی و بی‌معنا تلقی گردیدند، حقوق و عالم حقوقی، نمی‌تواند برای سامان دادن به عالم حقوق، به گزاره‌های متافیزیکی و احکام کلی عقلی دست یازد و ناچار به دنبال امری اثباتی یا همان پوزیتیو خواهد شد. این اثبات‌گرایی تا به حدی پیش خواهد رفت تا اینکه اثباتی‌تر از قانون وضعی یافت نخواهد شد و به تبع، افتراق عالم ثبوت و اثبات در نزد اثبات‌گرا رنگ باخته و عالم ثبوت برای وی سالبه به انتفاء موضوع خواهد شد.

همچنین وقتی موضع ارزش‌شناختی در مبانی پیش‌گفته مبنی بر اینکه امکان استنتاج گزاره‌های هنجاری و مشتمل بر باید، از گزاره‌های مشتمل بر هست، مطلقاً وجود ندارد و گزاره‌های ارزشی هیچ ربط و نسبتی با حقیقت نمی‌توانند برقرار کنند و معلول احساسات و عواطف معرفی شوند، به طریق اولی

۱. جان آستین در تقابل با گرویدن قانون با معیاری مستقل که جان‌مایه حقوق طبیعی است می‌گوید: «گفتن اینکه قوانین بشری که در تعارض با قانون الهی الزام‌آور است، قانون محسوب نمی‌شود، سخنی است که صراحتاً بی‌معناست. براساس این گفته، زیان‌بارترین قوانین، آن دسته از قوانین هستند که بیشترین تقابل را با اراده خداوند دارند که از گذشته تاکنون با عنوان قانون، محاکم قضایی آنها را اجرا کرده‌اند» (Austin, 1995, p. 21).

نمی‌توانند بر حقوق حکم‌رانده و قانونیت قانون را پشتیبانی کنند. از نظر اثبات‌گرایی حقوقی، حتی زمانی که احیاناً قاعده‌ای اخلاقی، قالب فرمال قانون را اشراق می‌کند؛ تحلیل قانونیت قانون، به همان وضعی بودن آن است، و نه به محتوای اخلاقی آن.

خودبسنده‌گی حقوق از نظر اثبات‌گرایان، جهت‌گیری عام و شاملی در مورد حقوق و قانون است و صرفاً به مبنای وضع آن اکتفاء نمی‌کند. هنگامی که حقوق، در مبنا و خاستگاه، ملازمه‌ای با هیچ قاعده عقلی، اخلاقی و مذهبی برقرار نکند و حتی در صورت تلبس گزاره‌های اخلاقی، مذهبی و عقلی به فرم رسمی قانون، قانونیت آن به فرم، و نه محتوای آن، تأویل گردد، برای فهم و تفسیر نیز خود را بی‌نیاز از دخالت دادن جهت‌گیری‌های ارزشی، عقلی و دینی خواهد دید. در این صورت به عنصری برای فهم و تفسیر قانون در صورت اختلاف برداشت‌ها احتیاج است که جدای از حقوق نباشد. زبان حقوقی پاسخ به این مسئله در نزد اثبات‌گرایان است. فیلسوفان زبانی نظیر جی. ال. آستین و اتباع او، زبان معیار و عرفی را مرکز توجه قرار داده و حل مسائل فلسفی را در گرو تحلیل دقیق زبان عنوان کردند. وی معتقد بود که می‌توان با فهمی عمیق از واژگان، درک خود را از پدیده‌ها عمق بخشید (هارت، ۱۳۹۰، ص ۲۴). در این روش صحبتی از واقعیت‌های خارج از زبان نیست و به دنبال آن، صدق و کذب، متکی بر مطابق خارجی و واقعیت‌های عینی، موضوعیت ندارد (جاوید و خسروی، ۱۳۹۸، ص ۷۴۶-۷۴۷).

عمده نقد نظریات حقوقی نیز مبتنی بر این روش، کنکاوی از کاربردهای زبانی است. مثال خوبی که در این زمینه می‌توان به آن اشاره کرد، نقد نظریه فرمان جان آستین توسط هربرت هارت است. جان آستین، قانون را فرمانی که متکی به ضمانت اجرایی از نوع تهدیدی است، معرفی می‌کند. هارت در نقد نظریه او، متوسل به مصادیقی از استعمال زبانی همین نوع فرمان، متکی بر ضمانت اجرایی تهدیدی می‌شود که عرف آن را قانون نمی‌داند. او می‌گوید سارقی را در نظر بگیرید که با اسلحه به کارمندان یک بانک، فرمان خالی کردن گاوصندوق‌ها را می‌دهد و تهدید می‌کند که اگر این کار را انجام ندهند، به سمت آنان شلیک خواهد کرد. در این مثال، فرمانی با ضمانت اجرایی تهدید، از سوی سارق خطاب به کارمندان بانک صادر شده است. هارت می‌پرسد، آیا کارمندان بانک، این فرمان را همانگونه که سربازان از فرمان مافوق خود، فهم می‌کنند، تلقی می‌کنند؟ در اینجا است که هارت با توجه به اینکه زبان معیار و عرفی، مابین این دو نوع استعمال فرق گذاشته و فرمان سارق به کارمندان بانک را قانون تلقی نمی‌کند، نظریه آستین را ناقص می‌شمارد (هارت، ۱۳۹۰، ص ۵۶-۵۸).

اعتقاد به این روش گاهی در وجه افراطی خود به خودبسنده‌گی خواننده و مفسر متن حقوقی از واضع قانونی منجر می‌شود. در فلسفه حقوق این روش به نص‌گرایی با خوانش «متن‌گرایی»^۱ موسوم است

و در برابر رویکردهایی که تفسیر قانون را بر محور قصد قانون‌گذار تجویز می‌کنند، می‌ایستد (واعظی، ۱۳۹۹، ص ۱۴۶). مبتنی بر این روش، با آزادی عمل تفسیری توسط قاضی مخالفت شده و وظیفه اصلی مفسر قانون، اکتفاء به «معنای متعارف»^۱ و محتوای سمانتیکال متن قانون، عنوان می‌شود،^۲ از منظر متن‌گرایی، تصرفات قصدگرایانه قضات در تفسیر متن قانونی، به منزله قانون‌گذاری و ساختن قانون^۳ است. علاوه بر این، متن‌گرایان، مخالف گشاده بودن دست قاضی در تفسیر قانون مطابق با عدالت و اخلاقیات هستند (واعظی، ۱۳۹۹، ص ۱۴۷-۱۴۸).

این نوع مطالعه و تفسیر حقوق، دست به دست مبنای جامعه‌شناختی مبنی بر تلقی جامعه به مثابه یک واقعیت فیزیکی و مبتنی بر آن، هم‌سان‌نگاری علوم اجتماعی و علوم طبیعی داد و صورت‌گرایی را نیز وارد گفتمان اثبات‌گرایی حقوقی کرد (واعظی، ۱۳۹۹، ص ۱۵۳). مبتنی بر جامعه‌شناسی فیزیکال، هنگامی که رفتار اجتماعی انسان تابع قواعد ریاضی‌وار است، فرم سخت و متصلبی نیاز است که این قواعد رفتاری را در حقوق، متعین سازد. طبق این درک ریاضی‌وار از جامعه و رفتار انسانی، حقوق‌دانان و قضات حقوق به مثابه یک نظام خودبنیاد منطقی^۴ و متعین تلقی شده و اعتقاد بر این شد که عمل قاضی براساس یک «نظام استنتاج مکانیکی» از مجموعه‌ای از قوانین شکل می‌گیرد تا یک حکم واحد درست به عنوان خروجی صادر کنند (Leiter, 2010, p.117). از این رو بود که صورت‌گرایی حقوقی به ریاضیات تشبیه شده و ادعا شد، به مفسر این امکان را می‌دهد تا صحت و سقم پرونده حقوقی را دقیقاً مشخص نماید (Posner, 1986, p.181). قاضی باید فارغ از عناصر غیرحقوقی، پرونده‌های قضایی را مورد بررسی قرار داده و به ارزش‌های فراحقوقی اخلاقی، مذهبی، اقتصادی و یا شخصیت طرفین دعاوی توجهی نداشته باشد؛ چراکه برآیند صورت‌گرایی و متن‌گرایی با روش تحلیل زبانی، استدلال حقوقی را مستقل از سایر استدلال‌ها جلوه می‌دهد که به نحو خودبنیاد و فارغ از ملاحظات هنجاری غیرحقوقی نظیر اخلاق، سیاست و مذهب گرد آمده‌اند تا از تصمیم قضات پشتیبانی کرده و تنها یک حکم خروجی دادگاه را توجیه نمایند (Leiter, 2010, p.111). در این صورت قضات به مثابه ماشین‌های تولید حکم قضایی و قوانین به مثابه مواد ورودی آن، تلقی می‌شوند (الماسی و واعظی، ۱۴۰۱، ص ۶). در همین راستا، یکی از سوالات مهمی که در نظریه‌های حقوقی معاصر، مطرح می‌شود این است که آیا امکان واگذاری امر

1. Ordinary Meaning

۲. قاضی جکسون، یکی از مدافعان اصلی این رویکرد در این زمینه می‌گوید (Marmor & Soames, 2011, p.7): «ما در مورد اینکه قانون‌گذاران چه قصد کرده‌اند، تحقیق و مذاقه نمی‌کنیم. ما صرفاً به دنبال آنچه متن قانون افاده می‌کند، هستیم».

3. Law making

4. Autonomous, Comprehensive & Logically ordered

قضاوت به ماشین وجود دارد و می‌توان رایانه‌ای را مبتنی بر یک برنامه پیش فرض ساخت، تا بتواند نقش دادرسان را ایفا کند و به قضاوت در مورد پرونده‌های قضایی پردازد؟

پاسخ اثبات‌گرایان حقوقی به این پرسش مثبت است. از نظر ایشان، نظام و قواعد حقوقی متعین هستند و می‌توان تمامی پاسخ‌ها به سوالات حقوقی را در آن‌ها یافت. وظیفه دادرس در این میان، کاربست این قواعد حقوقی در پاسخ به مسائل حقوقی است که آن را در فرایندی مکانیکی و به‌سان ماشین انجام می‌دهد (انصاری، ۱۳۸۷، ص ۸۱-۸۲). با این حساب، فعل قضایی جنبه رفتارگرایانه دارد، و نه کنش‌گرانه. به تعبیر دیگر، قاضی به هیچ وجه نباید جنبه سوژکتیو و انسانی را در روند قضاوت خویش دخالت دهد. با این نوع تقریر از رفتار قضایی، می‌توان فرض کرد که یک ماشین، کارویژه قضاوت را انجام دهد و با برنامه‌ریزی دقیق در یک رایانه، این کار را سامان بخشید. لازم به ذکر است که پژوهش حاضر در مقام گزارش و توصیفی پدیدارشناسانه از مبانی و آثار مکتب اثبات‌گرایی حقوقی است و مطالب پیش گفته در مورد امکان قضاوت از طریق ماشین، تلقی‌ای است که اثبات‌گرایان مبتنی بر نظرگاه خود دارند، در حالی که به اعتقاد پژوهش حاضر، این نتیجه‌گیری و رویکرد، با واقعیت‌های جامعه امروزی سازگار نبوده و توأم با نوعی ساده‌انگاری است.

تبلور مبانی پیش‌گفته را می‌توان در مورد هدف نظام حقوقی هم پیگیری کرد. برای سامان جامعه‌ای که تقلیل به امور طبیعی داده می‌شود و دغدغه اداره‌کنندگان، پیش‌بینی‌پذیر شدن رفتار انسان‌های درون آن است، نظم می‌تواند بهترین هدف باشد.^۱ از این‌رو عمده اثبات‌گرایان حقوقی، نظم اجتماعی را به عنوان هدف نظام حقوقی ذکر کرده‌اند. با توجه به مبانی معرفتی و ارزشی سابق‌الذکر، امور معنوی و فرهنگی، نمی‌توانند مورد نظر اثبات‌گرایان حقوقی باشند و حتی می‌توان ادعا کرد که مفهوم عدالت نیز در اندیشه اثبات‌گرایان در چارچوب مفهوم نظم صوری اجتماعی قابل فهم و توجیه است. توضیح آنکه در آن دسته از نظریات حقوقی که قانون موضوعیت داشته و به تعبیری هدف نظام حقوقی، خود قانون و حاکمیت آن است، احیاناً اگر صحبتی از عدالت می‌شود، عدالت قانونی است. عدالت قانونی، در مقابل عدالت حقیقی قرار می‌گیرد و جنبه صوری دارد و قانونین به آن معتقدند که عدالت در اجرای قوانین موضوعه است (انصاری، ۱۳۸۷، ص ۷۷). این نوع تقریر از عدالت متناسب با صورت‌گرایی حقوقی و استغنائی حقوق از هنجارهای خارج از آن است. برخی از حقوق‌دانان اثبات‌گرا نیز، صراحتاً هدف قراردادن عدالت را برای نظام حقوقی نفی کرده‌اند و در راستای آن، به خطر از بین رفتن قابلیت پیش‌بینی نظام حقوقی و امنیت

۱. دور از ذهن نیست که در راستای مبانی اثبات‌گرایی حقوقی، نظم را به عنوان نتیجه نظام حقوقی بدانیم، و نه هدف. به تعبیر دیگر، از نظر اثبات‌گرایی حقوقی، با اعمال قوانین، نظم حاصل می‌شود و از اینجاست که در این مکتب، خود قانون موضوعیت دارد و طریقی برای تحصیل هدفی غیر از حاکمیت قانون نیست.

حقوقی، استدلال کرده‌اند و افزوده‌اند که در این صورت برداشت‌های بدون معیار ذهنی و سوپژکتیو از قانون، با توجیه عدالت به نظام حقوقی، راه خواهد یافت. اثبات‌گرایی چون هانس کلسن، حقوق را متعین و عدالت را مفهومی نامتعین دانسته و قضاوت قضات در مورد عادلانه بودن قوانین را مسأله‌ای خارج از چارچوب نظام حقوقی می‌داند (انصاری، ۱۳۸۷، ص ۶۲-۶۴).

۴. نتیجه‌گیری

مکتب اثبات‌گرایی حقوقی، علی‌رغم اینکه رویکرد مشخص و صریحی در قبال مبانی و پیش‌فرض‌های پیشا یا فراحقوقی خود اتخاذ نمی‌کند، اما این مکتب جهت‌گیری‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، ارزش‌شناسانه و جامعه‌شناسانه خاصی را دارد. مهم‌ترین دغدغه این مکتب که بنا نهادن علم حقوق براساس اصل خودبستگی است، به نوبه خود نتیجه و زاییده مبانی پیشا‌حقوقی از قبیل اعتقاد به اصالت معرفت حسی و انکار سایر معرفت‌های بشری، حاکمیت اصل آزمون‌پذیری تجربی در علم، انکار امکان استنتاج گزاره‌های بایایی از گزاره‌های هستاری و تحویل‌گرایی ماهیت جامعه به مثابه یک موجود فیزیکی و پیش‌بینی‌پذیر است. این یافته مخصوصاً زمانی که دلالت‌های این مبانی در آموزه‌های مکتب اثبات‌گرایی حقوقی مورد پیگیری قرار می‌گیرد، از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. این آموزه‌ها عبارتند از:

- خودبستگی وضع، فهم و تفسیر حقوق،
- ارائه نظریه توصیفی از حقوق،
- عدم باور به عالم ثبوت در حقوق،
- تحلیل قانونیت قانون بر مبنای وضع آن و نه اخلاقی و مذهبی بودن آن،
- معیار بودن زبان و تحلیل‌های زبانی در فهم حقوق،
- نص‌گرایی و متن‌گرایی حقوقی و نفی فهم‌های هرمنوتیکی،
- مخالفت با آزادی عمل قاضی در تفسیر قانون،
- صورت‌گرایی حقوقی و موضوعیت پیدا کردن قالب‌ها و فرم‌های حقوقی،
- پیروی حقوق از نظام استنتاج منطقی، قیاسی و مکانیکی،
- عدم موضوعیت کشش انسانی در فرایند قضاوت و اعتقاد به ماهیت ماشینی امر قضاوت،
- تحویل‌گرایی عدالت به مفهوم نظم صوری،
- عدم اعتقاد به عدالت فراقانونی.

با توجه به مطالب فوق، می‌توان هسته اصلی مکتب اثبات‌گرایی حقوقی را پیش‌فرض‌های فلسفی پیش‌گفته دانسته و امتداد آن‌ها را در آموزه‌های مکتب اثبات‌گرایی بهتر فهم کرد.

منابع

- احتشامی، حامد؛ حکاک، سیدمحمد (۱۳۹۹). نقد معرفت‌شناسانه هیوم و کانت بر متافیزیک. *تاریخ فلسفه*، ۱۱(۱).
- احسانی، رضا؛ طحان نظیف، هادی (۱۳۹۷). *مفهوم قانون از منظر فقه امامیه و مکتب اثبات‌گرایی حقوقی*. تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
- امزیان، محمد (۱۳۷۹). *روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی*. ترجمه عبدالقادر سواری. تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه؛ المعهد العالمی للفکر الاسلامی.
- انصاری، باقر (۱۳۸۷). *نقش قاضی در تحول نظام حقوقی*. تهران: نشر میزان.
- جاوید، محمدجواد؛ خسروی، محمدمهدی (۱۳۹۸). تبارشناسی مبانی استدلالی حق و تکلیف و آثار آن در پوزیتیویسم حقوقی (با مطالعه موردی بر مفهوم عدالت حقوقی). *مطالعات حقوق عمومی*، ۴۹(۳)، ص ۷۳۵-۷۵۵.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۸). *درسنامه فلسفه حقوق*. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۸۱). *درآمدی بر حقوق اسلامی*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- زیباکلام، سعید (۱۳۸۱). پیوند نامبارک پوزیتیویسم و اندیشه سیاسی. *روش‌شناسی علوم انسانی*، ۸(۳۰)، ص ۴-۲۸.
- شریفانی، محمد (۱۳۹۸). بررسی تطبیقی ساختار معرفت در مکتب پوزیتیویسم و فلسفه صدرایی. *اندیشه نوین دینی*، شماره ۵۷، ص ۱۳۵-۱۴.
- عالی‌پناه، علیرضا (۱۳۸۸). *آثار و لوازم نوپوزیتیویسم در حقوق*. در: *درآمدی بر علوم انسانی اسلامی*. علی‌اصغر خندان. تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). *فلسفه حقوق: تعریف و ماهیت حقوق*. تهران: شرکت سهامی انتشار، ج ۱.
- کلمن، جولز ال؛ لیتز، برایان (۱۳۹۵). *اثبات‌گرایی حقوقی*، مکاتب معاصر فلسفه حقوق. ترجمه محمدمهدی ذوالفقاری. تهران: ترجمان علوم انسانی.
- واعظی، احمد (۱۳۹۹). *هرمنوتیک حقوقی*. قم: موسسه بوستان کتاب.
- واعظی، احمد؛ الماسی، مسعود (۱۴۰۱). مبانی و پیامدهای نص‌گرایی قانونی در نظام‌های قضایی معاصر. *دانش حقوق عمومی*، ۱۱(۳۵)، ص ۷۳-۹۲.
- وکیو، دل (۱۳۸۰). *فلسفه حقوق*. ترجمه جواد واحدی. تهران: نشر میزان.
- هارت، هربرت (۱۳۹۰). *مفهوم قانون*. ترجمه محمد راسخ. تهران: نی.
- Austin, J. (1995). *Province of Juriprudence determined* W. Rumble (Ed.). Cambridge university press.
- Coleman, J.L. & Leiter, B. (1996). *Legal Positivism*. In: *A Companion to Philosophy of Law and Legal Theory*. D. Patteson (ed.), 2th ed. Oxford: Blackwell, p. 228-248.
- Leiter, B. (2010). Legal Formalism and Legal Realism: What Is th Issue? *Legal Theory*, 16(2).
- MacCormick, N. (1977). *Rights in Legislation*. In: *Law, Morality and Society: Essays in Honour of H.L.A. Hart*. P. Hacker & J. Raz (eds.). Oxford: Oxford University Press, p. 189-209.

- Marmor, A. & Soames, S. (2011). *Philosophical foundations of language in the law*. Oxford University Press.
- Marmor, A. (2001). *Positive law and objective values*. Oxford University Press.
- Posner, R.A. (1986). Legal Formalism Legal Realism and the Interpretation of Statutes and the Constitution. *Case Western Reserve Law Review*, 37(2).
- Tebbit, M. (2005). *Philosophy of Law: An Introduction*. 2nd Edition. London: Routledge Hardcover.

